پرتره

معمار شعر معاصر گیلکی

به مناسبت فرارسیدن هفتاد و سومین زادروز شاعر نامدار معاصر شیون فومنی عصر روز پنجشنبه، پنجم دی ماه، در تالار استاد جلیل شهناز خانه هنرمندان ایران مراسم بزرگداشتی برای آن شاعر محبوب و مردمی برگزار شد. پژوهشکده مردم شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، بنیاد شیون فومنی، خانه هنرمندان ایران و انجمن شاعران ایران از جمله نهادهایی بودند که در برگزاری این بزرگداشت نقش داشتند.

به گزارش روابط عمومی بنیاد فرهنگی شیون فومنی، دکتر علیرضا قلی نژاد پیربازاری از مسؤولان پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری کشور در این مراسم گفت: شیون فومنی، معمار شعر معاصر گیلکی است. در دوران افول زبان گیلکی، اشعار او بود که خون تازه‌ای به پیکر فرهنگ و ادب گیلان تزریق کرد.

حامد فومنی، فرزند شیون فومنی و رئیس بنیاد شیون فومنی نیز گفت: شیون فومنی، به واقع شیون شعر و شاعر مردم است؛ او نه به واسطه صدای دلنشین دکلمه اش در اجرای شعرهای مردم مدار نوارهای کاست صوتی گیله اوخان (پژواک گیلان) بلکه با آمیختگی هنرمندانه از عناصر بومی، باورها، افسانه ها، ضرب المثل ها و کاربرد و گزینش مناسب واژگان و اصطلاحات در تار و پود برخاسته از جوهره و اصول ادبی و هنری زیبایی شناسانه به درک هستی و به انسان و جهان پرداخت.

دکتر سید احمد محیط طباطبایی، کارشناس و پژوهشگر فرهنگی هم تاکید کرد: شیون فومنی، برآیند فرهنگ گیلکی و ایرانی است؛ آثار او الگویی برای آیندگان است و از این جهت ویژگی موزه‌ای دارد و باید در شکل فرهنگ موزه‌ای سامان یابد.

محمدرضا اصلانی، فیلمساز و منتقد سرشناس سینمای مستند ایران نیز طی سخنانی گفت: اگر شیون فومنی، زنده است به زبان زنده است و اگر زبان گیلکی زنده است با شیون زنده است؛ شعر شیون، ژن آزادگی دارد.

سهیل محمودی، شاعر معاصر و عضو هیات مدیره خانه شاعران ایران، هم گفت: شیون فومنی، گیلان را به بسیاری از مردم شناساند؛ او با مردم زیست و یکی از صداهای رسا و ماندگار فرهنگ و ادبیات گیلان در روزگار ماست.

دکتر سیدضیاءالدین شفیعی شاعر، پژوهشگر و منتقد ادبی هم به تبیین جایگاه و منزلت ممتاز شیون در شعر گیلکی پرداخت.

دکتر فرهاد طهماسبی، پژوهشگر، منتقد ادبی و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های تهران هم گفت: عشق، مرکز شعر شیون است؛ غزل‌های فارسی او که سرشار از حسن تعبیر و تصویربرداری خلاقانه است؛ کمتر مورد توجه قرار گرفته است که باید بیش از گذشته روی آن کار کرد.

پس از سخنرانی‌ها، تصویر زنده یاد شیون فومنی که به دست تیم رباتیک دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی به وسیله ربات تصویرگر ترسیم شده بود پس از رونمایی به رفعت اقبال شعار، همسر شاعر تقدیم شد. در پایان گروه هم آوایان مهرورزان به سرپرستی و رهبری شاهرخ شیردوست، هنرمند گیلانی به اجرای قطعاتی از ترانه‌های شیون فومنی پرداخت.

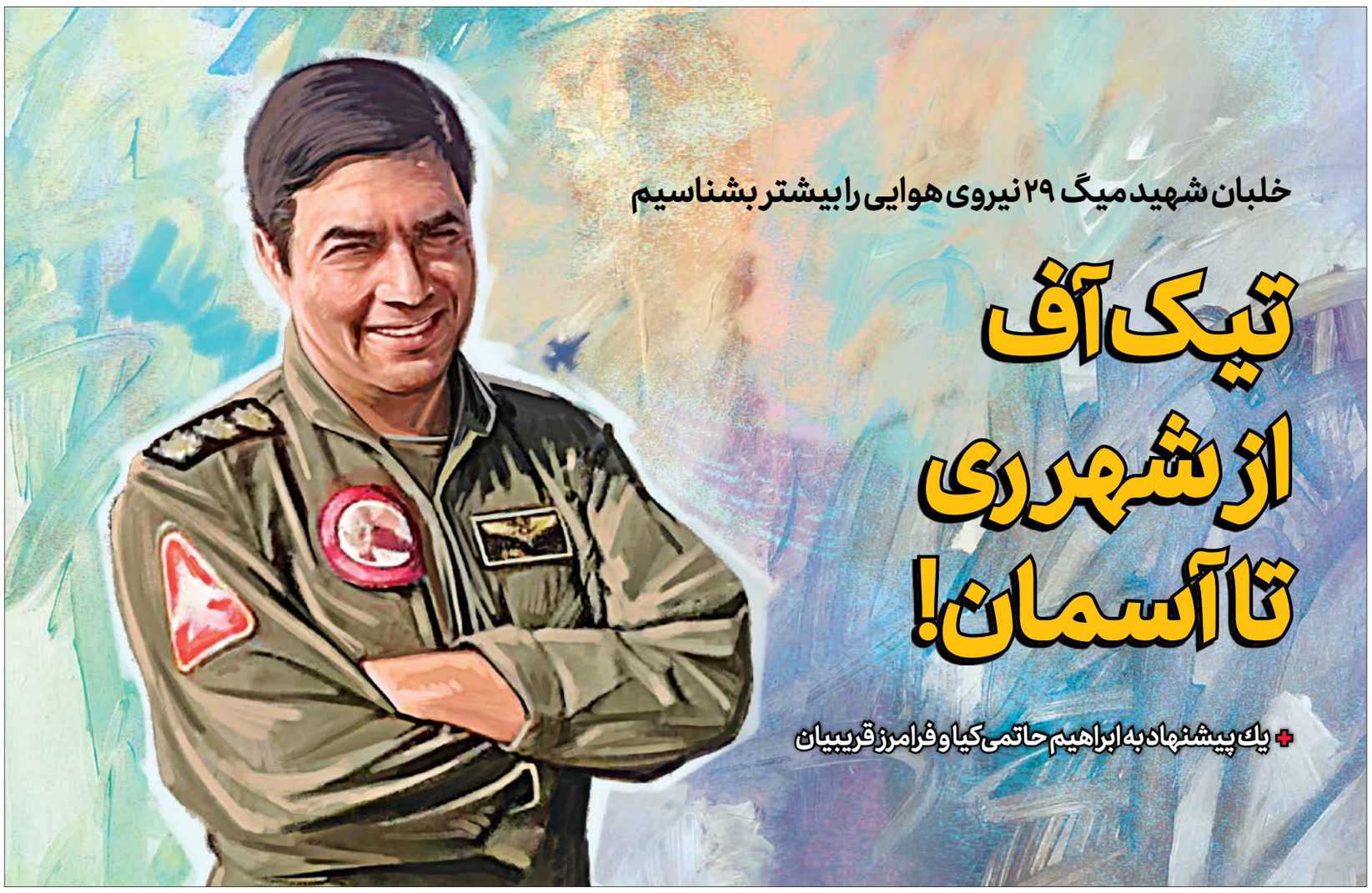

خلبان شهید میگ ۲۹ نیروی هوایی را بیشتر بشناسیم

تیک آف از شهرری تا آسمان!

+ یک پیشنهاد به ابراهیم حاتمی‌کیا و فرامرز قریبیان

طرح: احسان نجفی

محمدصادق علیزاده

پایداری

قضیه به ۲۵ سال قبل باز می‌گردد. زمانی که افسر جوان داشت رای جوانی را می‌زد که غول مرحله اول کنکور را پشت سر گذاشته و حالا کارنامه‌اش را دستش گرفته و آمده بود جلوی دانشکده خلبانی نیروی هوایی برای ثبت‌نام. افسر منفی‌باف داستان ما احتمالا تصورش را نمی‌کرد که آن جوان ۱۸ ساله و ریاضی‌خوانده، سال‌ها بعد تیتر یک رسانه‌های کشور می‌شود. منفی‌بافی‌های آن افسر در تابستان ۷۳ باعث نشد محمدرضا پا روی علاقه‌اش بگذارد. خلبان جوان آن سال‌ها چند سال بعد از فارغ‌التحصیلی هم موفق شد یک جنگنده-بمب‌افکن اف-۵ را بدون چرخ و با موفقیت روی زمین بنشاند و مهار بر خشم پرنده سرکش بزند. کاری که باعث شد مسؤولان وقت تا حد ریاست جمهوری از او تقدیر کنند. تقدیر خلبان جوان آن سال‌ها و خلبان باتجربه و گرم و سرد چشیده این سال‌ها آن بود که در روزهای سرد زمستان ۹۸ پرواز همیشگی و بی‌فرودش را پیچیده در یک پرچم سه‌رنگ تجربه کند و راهی دیدار با حقیقت مطلق هستی شود. سرهنگ خلبان محمدرضا رحمانی پنج سال تا بازنشستگی فاصله داشت.

بعضی بودن‌ها پر سر و صدایند. آن‌قدر سر و صدا و حاشیه و رفت و آمد دارند که بودن‌شان همیشه توی چشم است. بعضی دیگر از بودن‌ها اما این‌طوری نیستند. آرام و سنگین، بدون سر و صدا و رعد و برق و حاشیه. آن‌قدر آرام که بعضی وقت‌ها از فرط عادی بودن، دیده هم نمی‌شوند. این بودن‌ها فقط هنگامه بزنگاه و حادثه است که بودن‌شان به چشم می‌آید. پسر ابیطالب در مدح اینها می‌گوید سر و صدایی ندارند و هنگام عمل است که چون برق به دل حادثه می‌تازند. حالا هم حکایت یکی از همین مردان است. محمدرضا اهل سر و صدا نبود. به همین خاطر بودنش به چشم نمی‌آمد. حادثه و عمق آن بود که جنم محمدرضا را نشان داد. اصلا نگار مرحوم سیدحسن حسینی در وصف همین‌هاست که آن سروده معروف را به یادگار گذاشته: «زین پیش دلاوراکسی چون تو شگفت؛ حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!»

حکایت دل‌ریش صفرها

صفر شدن‌ها همیشه ته دل آدم را خالی می‌کنند. یکهو ته وجود آدم پر از نیستی می‌شود؛ فرو می‌ریزد؛ انگار که حجم زیادی از سیاهی و نیستی یکباره آدم را می‌بلعد. اتفاقی که چهارشنبه هفته گذشته برای پرسنل پایگاه دوم شکاری افتاد. در همه پایگاه‌های هوایی یک تابلوی شمارنده وجود دارد که با گذشتن هر روز بدون سانحه برای پایگاه، یکی به آن اضافه می‌شود. عدد روی این تابلو نشان می‌دهد چند روز از آخرین سانحه آن پایگاه گذشته. تابلوی پایگاه دوم شکاری تبریز چهارشنبه هفته گذشته رسیده بود به ۶۳۷۸.

یعنی ۶۳۷۸ روز از آخرین سانحه پایگاه گذشته. یعنی ۶۳۷۸ روز است که خلبان‌ها سالم تیک‌آف کرده و سالم به پایگاه برگشته‌اند. یعنی ۶۳۷۸ روز است که خون از دماغ کسی نیامده. تابلوی پایگاه تبریز، اما در همان چهارشنبه یکباره صفر شد. صفر شد و دل چند هزار نفر پرسنل پایگاه را هم خالی کرد. محمدرضا رفته بود. تیک‌آف کرده بود اما خبری از او نبود! نه از خودش خبری بود نه از پرنده آبی‌رنگ و تازه اورهال شده قبراقی که قرار بود سرحال بودن خودش را به محمدرضا نشان دهد.

رویایی که به واقعیت پیوست

غریبه که نیستید، پوشیدن لباسی که محمدرضا به تن داشت آرزوی خیلی از ما دهه شصتی‌ها و دهه پنجاهی‌ها بود. خلبان‌های نظامی و جنگنده در ذهن و فکر و تصور ما و هم‌نسلان‌مان، نقطه اوج همه ویژگی‌های شخصیتی بود که همه آرزویش را داشتند. آدم‌های باهوش، ورزیده، همه‌چیز تمام، تحصیلکرده، زبان انگلیسی بلد و خوش‌تیپی که از هفت‌هزار خوان می‌گذشتند تا اعتماد فرماندهان سختگیر نیروی هوایی را جلب کنند برای نشستن پشت رل جنگنده‌ای که قرار بود در روز مبادا پنجه در پنجه هر خصمی بیندازد که نگاه چپ به آسمان این آب و خاک دارد. همین هم باعث شده بود هر کسی از پس این همه پیچ و خم بر نیاید... محمدرضا اما مرد روزهای سخت بود. همین هم شد که عید ۷۴ نرسیده، شده بود دانشجوی خلبانی ارتش! رویای محمدرضا به واقعیت پیوسته بود.

عشق کانی‌مانگا و فرامرز قریبیان

از سال‌های دورتر، از زمانی که دانش‌آموز بود و کوچه و خیابان‌های دولت‌آباد شهرری را برای رسیدن به مدرسه بالا و پایین می‌کرد، عشق فرامرز قریبیان افتاده بود توی دلش. ساموئل خاچیکیان مرحوم چه می‌دانست با «کانی‌مانگا» و واگذار کردن نقش خلبانی که هواپیمایش مورد اصابت قرار گرفته و در معرض اسارت بعثی‌هاست، چه کاری به دل یک نوجوان پایین‌شهری می‌کند. حالا کسی صحبتی از آن نکرده ولی خودمانیم، شاید همین هم باعث شده محمدرضای ۱۸ ساله و شاگرد زرنگ دبیرستان نمونه دولتی باقرالعلوم(ع) و عشق فیزیک و جبر و مثلثات، بعد از پریدن از مرحله اول کنکور (کنکور سراسری در آن سال‌ها دو مرحله‌ای بود)، کارنامه کنکورش را دست بگیرد و برود حوالی مهرآباد برای ثبت‌نام در دانشکده خلبانی نیروی هوایی!

یک پیشنهاد به حاتمی‌کیا و سازمان اوج

احتمالا خیلی‌ها نمی‌دانند از همان سال ۱۳۷۳ تا ۲۵ سال بعد، زمانی که محمدرضا استاد خلبان دو پرنده آهنی جنگی شده بود هنوز عشق قریبیان توی دل محمدرضا بود. به دوستان نزدیکش گفته بود لحظه‌شماری می‌کند برای جشنواره فیلم فجر و فیلم سینمایی «خروج» ابراهیم حاتمی‌کیا تا دوباره بازیگر محبوبش را این بار روی پرده سینما و در فیلم یک کارگردان بزرگ دیگر سینما ببیند. همین‌جا بد نیست ایده علی رستگار را هم مطرح کنیم و این پیشنهاد را به ابراهیم حاتمی‌کیا و سازمان هنری رسانه‌ای اوج بدهیم که خانواده محمدرضا را به عنوان مهمان ویژه نمایش فیلم سینمایی خروج در جشنواره فیلم فجر به پردیس سینمایی ملت دعوت کنند.

پشت صحنه

یک روز خوب

اصلا نمی‌دانم چطور برایتان بگویم از دیروز. عجب روز خوبی بود، بعد از کلی روز یکی بود یکی نبود که هی یکی از اعضای گروه فرهنگی بود و یکی دیگر نبود، دور هم جمع شدیم. حال خوشی داشتیم که نگویم برایتان.

هر چند یکی از اعضا که قبلا خیلی شوخ و پرسروصدا بود، دیروز بیش از نه‌ونیم کلمه حرف نزد، اما باز همین که دوباره همه صندلی‌ها پر بود و با هم کار می‌کردیم، حال خوبی بود. چرا؟ چون ما آدم‌ها هر جا هستیم از خودمان رد می‌گذاریم، ردی که به‌قول شازده‌کوچولو می‌شود همان اهلی کردن. هی همدیگر را اهلی می‌کنیم و هی این دنیا می‌چرخد و از هم جدایمان می‌کند.

هفته پیش هم شاید برای ما تمرین یکجور جدایی و سکوت بود. امیدواریم زودتر حال آن همکار محترم هم خوب شود و برگردد به تنظیمات سابقش، بیاید و روزنامه را بگذارد روی سرش. حالا امروز با تخفیف اسمش را نمی‌آوریم و می‌گذاریم برای این‌که اگر فردا هم به همین رویه سکوت ادامه داد، درباره‌اش افشاگری‌ها کنیم!

امروز در صفحه ۹ محمدصادق علیزاده رفته سراغ یک موضوعی که حسابی هم باب دلش است. آنها که دبیر ما را می‌شناسند بخوبی می‌دانند چطور دل در گرو آسمان دارد، نه این‌که فکر کنید عشق نجوم و این حرف هاست، نه عشق هواپیماها و انواع جنگنده‌ها را دارد. او امروز رفته سراغ زندگی و احوال سرهنگ خلبان محمدرضا رحمانی که به‌تازگی در سانحه سقوط هواپیما به شهادت رسیده است. خلقیات و ویژگی‌های او را از نگاه دوستانش بررسی کرده و مطلبی خواندنی برایتان تدارک دیده است.

صابرخان محمدی شاعر و روزنامه‌نگار خفن گروه هم رفته سراغ تحقیقی که مرکز پژوهش‌های مجلس روی موضوع معافیت مالیاتی هنرمندان در چند کشور انجام داده است. همکارمان نتایج این پژوهش‌ها را در یک جمع بندی مجمل برایتان گردهم آورده و تلاش کرده شما را جریان همه آنچه در پژوهش مورد نظر آمده قرار دهد.

بروید صفحه ۱۰ و بخوانید.

ذره‌بین

از اف-۵ تا خدا

حالا که در خواندن این سطرها هستید، اندک بقایایی که از پیکر محمدرضا باقی مانده در تبریز تشییع شده و احتمالا برای دفن راهی تهران هم شده. هدف‌های بزرگ، آدم‌های بزرگ هم می‌خواهند. پروازهای بزرگ، مردان بزرگ می‌طلبند. محمدرضا آخرین پرواز و بلکه بزرگ‌ترین پرواز زندگی‌اش را تجربه کرد. پروازی که آسان البته به‌دست نیامد. قرب و رضای پروردگار چیزی نیست که بهای کمی داشته باشد. محمدرضا مرد روزهای سخت بود. چه آن روزی که در منتها الیه جنوب پایتخت دستفروشی می‌کرد چه زمانی که کارگر کارگاه شیشه بود و چه وقتی اوایل دهه ۸۰، جنگنده چالاک و سرکش اف-۵ را بدون چرخ در دزفول به زمین نشاند و هنگامی که از استاد خلبانی اف-۵ راهی گردان میگ-۲۹ شد و چه زمانی که در مقام استاد خلبانی این پرنده بزرگ و چالاک، خلبان پروازهای آزمایشی و تست شده بود.

محمدرضا پرنده قبراق و تازه اورهال شده را از باند پایگاه تبریز بلند کرده و تا سرعت صوت و بالای آن رفته بود تا چند مرد حلاج بودن میگ-۲۹ را تست بزند که آن اتفاق شوم افتاد و تابلوی شمارنده پایگاه صفر شد. از محمدرضا تقریبا چیزی باقی نمانده. فرقی نمی‌کند بقایای پیکرش چقدر باشد و چند تکه لباس از او باقی مانده باشد. از سرهنگ خلبان محمدرضا رحمانی یک اسم و نام بزرگ مانده. دستفروش سال‌های دور منتها الیه جنوب پایتخت با سرعت صوت به دیدار معبودش شتافت! دست حق به همراهت محافظ آسمان وطن!

آگهی مناقصه عمومی

خدمات شستشوی ملزومات پارچه‌ای قطارهای در تهران

شماره ۰۰۸-۳-۱۰-۹۸ (نوبت سوم)

شرکت راه‌آهن شرقی بنیاد در نظر دارد، خدمات **جمع‌آوری، شستشو و تحویل ملزومات پارچه‌ای قطارهای مسافری شرکت در ایستگاه راه‌آهن تهران** را از طریق برگزاری مناقصه عمومی به یک شرکت یا کارگاه معتبر و واجد شرایط واگذار نماید. متقاضیان می‌توانند جهت دریافت و تحویل اسناد مناقصه از تاریخ درج آگهی به مدت **۱۰** روز **(به جز پنجشنبه و جمعه)** از ساعت **۸** صبح الی **۱۶** در تهران به آدرس: خیابان شهید مطهری، بعد از تقاطع شهید مفتح، سمت چپ نرسیده به خیابان جهانتاب، پلاک ۱۷۳ مراجعه و یا جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۸۶۱۲۱۴۸۰ واحد امور قراردادها تماس حاصل فرمایند.